

Saeid Azin
saeid. Azin@gmail.com

آشنایی با شاعر معاصر مکزیکی خولیو سسار آگیلار

Julio César Aguilar

شب بسیار سرد چهارشنبه ۱۹ اسفند ترسیده به بهار ۸۴ یا ۹ مارس (مارس) (Nueve de marzo 2005) ساعت یازده و اندی برابر با ۱ بعد از ظهر گرم تگزاس

(امریکا) با جوان شاعری که مکزیکی است، تلفنی صحبت کردم. صدایی

غمگین شاعرانه ای داشت و لهجه ی کاملاً مشخص آمریکایی لاتینی (زمانی که انگلیسی صحبت می کرد) اصولاً بیش تر افراد آمریکای لاتین میلی به یادگیری زبان انگلیسی ندارند، چه برسد که حرف بزنند، احتیاجی هم ندارند مخصوصاً تگزاس و آریزونا که روزگاری سرزمین مکزیکی ها و سرخ پوستان بوده است. اما «Julio César Aguilar» خولیوسار آگیلار انگلیسی می دانست، اما با همان لهجه ای که برایتان گفتم. بسیار خوشحال شد که من می توانم به زبان مادریش کاستیلانو (Castellano) یا همان اسپانیولی با او صحبت کنم. بعد از معرفی خودم و کمی گپ زدن از حال و هوای شعری اش پرسیدن، یکی از سرودهایش را خواندم، شعری به نام «Cación» ترجمه آن را هم برایش خواندم تا با آهنگ و ریتم شعر و ترنم زبان فارسی آشنا شود. شادی از صدایش مشخص بود و غرق لذت شده بود و گفت: «زبانم قاصر است و کلمات نمی توانند بگویند من چه حالی دارم. آن چنان غمگین بودم که حتی شعر هم کاری از دستش بر نمی آمد، اما الان احساس خوبی دارم. شاید منتظر چنین اتفاقی بودم؟!...» گفتم: «چندین سالی در نیویورک بودم و از امریکا دل خوشی ندارم، با این که کار فرهنگی و زندگی خوبی داشتم، اما حال و هوای شاعرانه مجبورم کرد امریکا را ترک کنم، گویی امریکا مخصوصاً نیویورک شعر سرش نمی شود.» گفت: «من هم همین طور، ولی چه می شود کرد. این جا برای من بهتر است. در ضمن من این جا غریبه نیستم، این جا سرزمین خود ماست که به دست دیگران اداره می شود و اکثریت با لاتین آمریکایی هاست.» به او حق دادم. گفت: «احساس می کنم مدت هاست تو را می شناسم»، گفتم: «این از خصوصیات و معجزه شعر و ترجمه است.» قرار شد باز با هم صحبت کنیم و بیش تر باهم آشنا شویم و پلی شویم. پل ادبی قرارمان بر این است که شاعران عضو انجمن شاعران تگزاس و امریکا و آمریکای لاتین را به ما معرفی کند و برعکس.

گفتم در شماره پیشین گوهران خوان خلمن (آرژانتینی) ماریو ملندس (شیلیایی) و چند شعر از آن ها را ترجمه و معرفی کردیم و حال تربیت توست. بسیار خوشحال شد.

این گفت و گو برای خودم بسیار جالب و شاعرانه بود و مجالی بسیار نازنین و به جا و ماندنی مخصوصاً برای دوستان جوان و جوان ترم که با دوست شاعر، مترجم و دکتر جراح در آن طرف آب ها و مرزها و

فرهنگ‌ها آشنا می‌شوند. در ضمن او می‌گفت که نمی‌دانم چرا سن مرا در زندگی نامه‌ای که دوستان انجمن شاعران تگزاس و آمریکای لاتین هست، ۱۹۷۰ نوشته‌اند در صورتی که من در سال ۱۹۷۲ به دنیا آمده‌ام (اگر لازم دانستید توضیح بدهید).

Julio César Aguilar متولد شهر Duzmán, Jalisco, Mexico شاعر، مترجم، ویراستار و جراح از دانشگاه گودالاخارا (Guadalajara) مکزیک است. او دارای پرونده بسیار خوب ادبی است. خولیو با این که جوان است کارهای ارزنده‌ای دارد و قابل ارائه. او عضو انجمن شاعران آمریکاست، دبیر صفحات شعر مجله‌های ادبی و دارای بورسیه تحصیلی ادبیات و هنر «Jalisco» شهرش در سال ۱۹۹۸ است. جایزه ادبی گرفته و چندین دفتر شعر دارد. او در حال حاضر در San Antonio تگزاس زندگی شاعرانه‌ای دارد و برای روزنامه‌ها و مجلات می‌نویسد.

خولیو سسار بسیار خوشحال و شادمان است که از این طریق (گوهران) می‌تواند به دنیای ادبی ایران مان و کشورهای همسایه فارسی زبان معرفی شود. او روز بعد از گفت‌وگوی تلفنی E-mail فرستاده و دست خطی با فروتنی بسیار. او معتقد است که شعر زمانی به کمال می‌رسد که قادر باشد در صدا و زندگی شخصی دیگران کارساز باشد.

Certeza

<p>هستم جایی که نیستم پژواک سکوت این را می‌گویند وقتی حرف می‌زنم پژواک سکوتی لال که از گوشه‌ای دور می‌آید</p>	}	<p>در آسمان چشمانت گم شدم در چشمانت آسمان را می‌بینم در کنارم .</p>
<p>(آه چه کم چه هیچ می‌دانم از خودم)</p>	}	<p>در آسمانت چشمانم از آن تواند.</p>

La Revelación

اشاره: این شعر را روز بعد از گفتم و گفت برایم نوشت (e-mail).

روبایی بود
زیر افقی از ابر...
خیره نگاه کردم
گستره پوستم
پوست نازک تری را ذوب می‌کرد
(من روشنایی را نمی‌فهمیدم
تا این که سحر سر زد)
رویا بود که راز
چهره‌ی واقعی‌ام را فاش می‌کرد.

Canción

در دهانت نفسی است
که برق چشمانت گواهی می دهند.
افق نزدیک است.
ترانه ای شاد.
رویایم می خواند
برای دهانت،
جهان دوباره زاده می شود
چشمان زنده ام
در نگاه تو.

El Desierto del mundo

از قاب پنجره ام (که چشمانم هستند)
وادی دنیا را می بینم
تا آنجا که می توانم نگاه می کنم
و نگاه را می شناسم
چه بودم اگر این نبودم؟
چه هستم در این وادی؟
کاکتوسی، جانوری وحشی
یا حشره ای؟
شاید خورشید بی رمقی
و زهر کژدمی
یا سکوت ویران کننده ای؟
از نردبان زمان پایین می آیم
به جایی نمی روم
خاموش می شوم و...
پنجره را می بندم
و در تاریکی روحم
فرو می روم.

Manana Escucharé ...

فردا خواهم شنید.
فردا صدای گامهایت را
در رویایم خواهم شنید.
نه برای دوباره ساختن ات.
بلکه برای شریک جرم بودن
در نفی زمان فراموشی.

Escribes ...

بنویس
زیر درخشش شب.
نفوذش را احساس می کنم
مانند نشانه ای از دست خطی
خیال می کنی که شب
یک به یک
شعرها را برایت دیکته می کنند
اما حقیقت این است چیزی نمی گوید
فقط جیر جیرکها
برای هم قصه می گویند
آه همچنین جفدان.
هنوز منتظری که شب با تو حرفی بزند؟
و یا ستاره ها از دور دستها برایت بخوانند،
و حضورت را هجی کنند؟